

بسم الله الرحمن الرحيم

وجوه سه گانه (ال)

گرد آورنده: رضا بازاریار منصورخانی

۱- قسم و وجه اول «ال» این است که نوع آن اسم و صنف آن موصول مشترک می باشد یعنی یک لفظ است که برای تمامی صیغه های موصول مختص - که عبارتند از الذی و فروع آن که تشبیه و جمع، مذکر و مؤنث می باشد - می توان استعمال کرد همانند: من و ما و ذو و ما ذا یا من ذا و ای. از خصوصیات «ال» موصول، این است که صله آن، اسم فاعل و اسم مفعولی است که بر معنای وصفی دلالت کنند و علم نشده باشند و بسیار کم بر غیر این دو، مثل فعل مضارع نیز می آید.

۲- دومین وجه از وجوه سه گانه «ال» این است که حرف تعریف باشد و دلالت بر تعریف و تعیین مدخول خود نماید. که مدخول به واسطه آن معرفه می گردد. این قسم دارای دو نوع است:

الف: عهدیه:

که دلالت بر تعیین و معهودیت و معلومیت مدخول نزد متکلم و مخاطب می کند، که این خود بر سه قسم است:

۱/ الف: عهد ذکری: اینکه مدخول و مصحوب «ال» نزد متکلم و مخاطب به واسطه ذکر آن در عبارات گذشته معلوم می بوده باشد، مانند: آیه شریفه:

فِيهَا مِصْبَاحٌ، الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ «النور/ ۳۵»

شاهد در وقوع الف و لام عهد ذکری بر کلماتی است که سابقاً ذکر شده و به همین جهت بر آنها الف و لام آورده شده می باشد که آن کلمات دارای الف و لام عهد ذکری «المصباح» و «الزجاجه» است.

و ملاک و معیار «ال» عهد ذکری، قرار دادن ضمیر بجای آن و مدخولش، و در این صورت صحیح بودن کلام است، چنانکه می توان در هر دو معهود ذکری در آیه،

ضمیر مناسب آن دو را قرار داد و آیه همان معنای اصلی خود را داشته و از جهت نحوی نیز اشکالی پدید نیاید.

۲/الف: عد ذهنی: اینکه مدخول و مصحوب «ال» نزد متکلم و مخاطب به واسطه علم قبلی و تصوّر ذهنی آن دو به آن معلوم می‌بوده باشد، مثل آیه شریفه: **إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ** «الفتح/ ۱۸» که هم خداوند که متکلم و هم مخاطبین می‌دانند آن درختی که در زیر آن بیعت واقع شد کدام است، و آن شجره سمره بود که در تحت آن بیعت رضوان واقع شد.

۳/الف: عهد حضوری: اینکه می‌بوده باشد مدخول آن، معهود و معلوم نزد متکلم و مخاطب به جهت حضور آن، مانند: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** «المائدة/ ۳» که به معنای امروز است و مراد از آن، روز عید غدیر خم است و در اینجا به جهت اینکه این آیه در آن روز نازل شده، حضور آن روز باعث معلومیت «یوم» می‌گردد. لذا الف و لام عهد حضور بر آن داخل شده است.

ب: «ال» جنسیه

دومین نوع از «ال» تعریف «ال» جنسیه است که خود بر سه قسم است:

۱/ب- یا برای دلالت بر استغراق و شمول جمیع افراد مدخول است، که ملاک و نشانه آن این است که بتوان کلمه «کلّ» را حقیقتاً به جای «ال» گذاشت و مجاز نیز لازم نیاید، مثل آیه شریفه: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** «و العصر/ ۲ و ۳» که الف و لام «الإنسان» برای استغراق افرادی است و می‌توان کلمه «کلّ» به جای آن گذاشت و معنا حقیقتاً درست باشد، و استثناء نیز دلیل بر استغراق افرادی آن است زیرا همواره استثناء از کلمات عام می‌شود. نام این قسم در اصطلاح، «ال» استغراق افراد می‌باشد.

۲/ب- یا برای دلالت بر استغراق و شمول جمیع صفات مدخول است و علامت آن این است که اگر «کلّ» به جای آن قرار داده شود مجاز در کلام لازم آید، مانند: «زید الرجل» یعنی زید تمامی صفات مردانگی را داراست و اگر «کلّ» را به جای «ال» بگذاریم، مجاز لازم می‌آید، زیرا می‌شود: «زید کلّ رجل» در حالی که زید تمامی مردان حقیقتاً نیست.

۳/ب- یا برای دلالت بر تعریف ماهیت و حقیقت آن اسم مدخول است که دیگر «کلّ» نه حقیقتاً و نه مجازاً نمی‌تواند جایگزین «ال» شود، و در این قسم نظر و توجه به صرف ماهیت آن است و به افراد و صفات آن نظر و توجهی نیست. مانند آیه شریفه: **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ** «الأنبياء/ ۳۰» که مراد از آن ماهیت مشخص و معلوم آب است.

ج: ال زائده

وجه و صنف سوم از وجه سه گانه «ال» این است که زائده باشد که مفید تعریف معنای مدخول خود نمی گردد «نه لفظا و نه معنا» و خود دارای دو نوع است:

۱/ج- زائده لازمه: یعنی همواره این «ال» زائده بر مدخول خاص خود در استعمال وجود دارد.

۲- غیر لازمه: که گاهی بر مدخول خاص خود داخل می شود.

اما نوع اول دارای چهار قسم است:

۱- «ال» داخله بر اسم های موصول مختصه، البته بنا بر قول به اینکه موصولات معرفه بودنشان به واسطه صله آنهاست. این نظریه را ابن مالک، دمامینی^۱ و اشمونی^۲ اختیار نموده اند.

و قد تزداد لازما كالألت و الآن و الذین ثم اللائی

ولی اگر بگوییم تعریف موصولات به واسطه «ال» است، آن وقت الف و لام زائده نبوده بلکه «ال» تعریف می باشد و در این صورت صله مکمل تعریف است و این قول اخفش است، قول سوم این است که موصولات فی حدّ نفسه معرفه هستند و «ال» زائده است. این قول محقق رضی است.

۲- «ال» ناقله: که واقع می شود بر اعلام منقول. قابل ذکر است که شرط این قسم این است که الف و لام از همان ابتدای نقل بر اسم منقول داخل شده باشد، مانند: «اللّات» که اسم فاعل «لتّ یلتّ» به معنای کوباننده^۳ و مخلوط کننده، که از معنای وصفی خود نقل داده شده همراه با «ال» برای بت قبیله ثقیف، و «العزّی» افعال تفضیل و مؤنث «الأعزّ» که از معنای وصفی خود نقل داده شد همراه با «ال» و علم شده برای بت قبیله بنی کنانه.

۳- «ال» مرتجله است که داخل بر اعلام مرتجل می شود البته به شرط مقارنت و همراهی این الف و لام با نقل ارتجالی آنها همانطور که در «ال» ناقله شرط می باشد مانند: «السموأل» بر وزن «سفرجل» که در لغت به معنای پشه است و نقل ارتجالی داده شده به «ابن عادیا» از شعرای یهودی که در کتاب «حماسه ابی تمام»، بعضی از اشعار او، مذکور می باشد.

^۱ (۱) - تحفة الغریب: ۱ / ۱۱۱.

^۲ (۲) - شرح الاشمونی: ۱ / ۱۸۱.

^۳ (۳) - مجمع البحرین: ۲ / ۲۱۸.

باید دانست که فرق اعلام منقوله و اعلام مرتجله این است که در اولی مناسبت بین معنای منقول الیه و منقول منه می‌باشد، اما در دوّمی اصلا یا ملاحظه مناسبت نشده است و یا اساسا نقل داده نشده بلکه هم‌اکنون بدون سابقه قبلی وضع برای اسمی شده است. به همین جهت به آن ارتجالی یعنی بی سابقه می‌گویند.

۴- «ال» غالبیه که بر اسم علم بالغلبه واقع می‌شود و در اینجا هم آن شرط می‌باشد که عبارت است از: مقارنت دخول «ال» با علم بالغلبه شدن، و شایان ذکر است که علم بالغلبه یعنی نقل دادن یک اسم کلی به بعضی (یکی) از افرادی که آن کلمه علم، بالوضع الأوّلی و در اصل برای دلالت و تطبیق بر هریک از آن افراد بوده است. مانند: «البیت» که در اصل و وضع اوّلی، بدون «ال» یک اسم کلی بوده و تمامی خانه‌ها از مصادیق آن بوده است، لکن به جهت غلبه و کثرت استعمال این لفظ همراه با «ال» در یکی از مصادیق آن - که خانه خداست - این کلمه همراه با «ال» علم شده است، و همچنین است کلمه «المدینه» که اوّلا بدون «ال» یک معنای کلی داشته که تمامی شهرها مصادیق آن بوده سپس همراه با «ال» وضع تعینی پیدا کرده و علم بالغلبه برای مدینه الرسول و شهر طیبه، شده است.

مضاف أو مصحوب ال كالعقبه

و قد يصير علما بالغلبه

قابل ذکر است این الف و لام در اصل و قبل از علم بالغلبه شدن که روی این نوع کلمات قرار داشته، «ال» تعریف عهد ذهنی بوده است، به عنوان مثال:

«المدینه» یعنی شهر خاصی که معلوم است ذهنا برای متکلم و مخاطب، و حالا که نقل داده شده با آن الف و لام، چون خود آن کلمه، معرفه و علم می‌شود، دیگر آن الف و لام زائده می‌گردد.

ال زائده غیر لازمہ

دوّمین قسم از «ال» زائده، غیر لازمہ است که خود دارای دو نوع است:

۱- «ال» کثیر الاستعمالی که واقع می‌شود در عبارات فصیح و آن «ال» لمحیه است که داخل بر اسم علم منقولی می‌شود که دارای این سه شرط باشد:

الف: نقل از اسم مجرد از الف و لام باشد، بنابراین این «ال» بر اسم منقولی که سابقا الف و لام داشته، نمی‌آید.

ب: نقل از لفظی که دارای صلاحیت دخول الف و لام داشته است باشد، پس بر امثال «یزید» و «یشکر» که در اصل فعل بوده‌اند و هم‌اکنون علم منقول شده‌اند، نمی‌آید زیرا در اصل فعل بوده‌اند.

ج: نقل از اسمی باشد که الآن هم در معنای علمی، نگاهی و توجهی به معنای اول و اصلی آن اسم شده باشد. و این «ال» رمز و نشانه این توجه و ملاحظه است.^۴ مانند: «الحارث» و «العباس» که دارای هرسه شرط می‌باشند. و از «حارث» و «عباس» به معنای برزگر، و تندخو و ترش‌رو نقل داده شده، هرچند که الآن علم هستند و اسم اشخاص شده‌اند، لکن به معنای اولی آنها توجهی است. نام آن شخص «الحارث» شده تا در آینده دهقان شود و آن دیگری، انسان شجاع و دارای تعصب و خوی تند گردد.

باید گفت که این «ال» موجب تعریف مدخول نمی‌شود، به همین جهت، ذکر و حذف آن در این مورد مساوی است:

للمح ما قد كان عنه نقلا

و بعض الأعلام عليه دخلا

فذكر ذا و حذفه سیان

كالفضل و الحارث و النعمان

البته باید دانست که دخول این «ال» بر اسماء منقول، سماعی است و دارای ضابطه خاصی نیست، لذا موارد و مواضع جواز استعمال آن متوقف بر استعمال عرب و سماع از آن می‌باشد، چنانکه ملاحظه می‌شود کلمه «محمد و أحمد» هرچند نقل از اسم مفعول و افعال تفضیل داده شده‌اند و معنای اولی آنها هم‌اکنون مورد لحاظ است لکن عرب الف و لام لمحیه بر آن داخل نکرده بنابراین این دو را نمی‌شود با این الف و لام استعمال کرد.

۲- «ال» زائده غیر لازمه غیر کثیر الاستعمال: که خود دارای دو قسم است:

الف: «ال» ضروریه که در اشعار واقع می‌شود،

كذا و طبت النفس یا قیس السری

للاضطراب کبنات الأوبر

^۴ (۱) - النحو الوافی: ۱ / ۳۹۱.

ب: «ال» شاذّه که در نثر به‌طور بسیار کم واقع می‌شود و این قسم هم سماعی است. مثل قول عربها که می‌گویند: «ادخلوا الأوّل فالأوّل» که شاهد در دخول «ال» بر کلمه «اوّل» است که حال بوده و حال باید نکره باشد. بنابراین الف و لام زائده است، و معنای مثال عبارت است از: «داخل شوید در حالی که ترتیب باید مراعات شود».